

دکتر دیوید دسیلوا ، جهان فرهنگی عهد جدید

جلسه ۵، خانواده و خانه‌داری ،

دیوید دسیلوا و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این سخنرانی دکتر دیوید دسیلوا در مورد «جهان فرهنگی عهد جدید» است. این جلسه ۵، خانواده و خانه است.

خانواده اساسی‌ترین واحد اجتماعی در جامعه بشری است، گروهی که برای اکثر افراد، بیشترین برخورد و مهم‌ترین واحد اجتماعی درگیر در طول زندگی است.

خانواده در قرن اول چگونه بود؟ اعضای یک خانواده چه انتظاراتی نسبت به یکدیگر داشتند؟ زمینه و اخلاق روزمره، به عبارت دیگر، این همه زبان خویشاوندی که در صفحات عهد جدید می‌یابیم، چگونه بود؟ چگونه می‌توانیم اهمیتی را که پولس، به عنوان مثال، برای ایجاد فرزندانگی توسط خدا و ادغام در خانواده ابراهیم قائل است، توضیح دهیم؟ رهبران اولیه مسیحی با انتخاب برادر و خواهر به عنوان الگوی اصلی روابط درونی کلیسا، به دنبال پرورش چه نوع جامعه‌ای بودند؟ اگر می‌خواهیم غنای دیدگاه عهد جدید برای جوامع ایمانی به عنوان خانه خدا را بازایی کنیم، و همچنین متونی را که در مورد خانواده، نسب و نحوه رفتار خویشاوندی صحبت می‌کنند، درک کنیم، باید خود را در واقعیت‌های باستانی و اخلاق خویشاوندی غرق کنیم. چگونه خویشاوندی را در دنیای باستان ایجاد می‌کنیم؟ در آمریکا، مشاوران املاک می‌گویند: سه عامل مهم در خرید ملک، مکان، مکان و مکان است. در دنیای باستان، نسب، موقعیت یک فرد را در بافت اجتماعی تعیین می‌کرد.

توجه دقیق به شجره‌نامه‌ها در سراسر عهد عتیق و جدید گواه این امر است. برای مثال، اگر به عزرا و نحمیا نگاه کنیم و به اصلاحاتی که در میان جامعه تبعیدی انجام شد فکر کنیم، می‌بینیم که تبار و توانایی ردیابی تبار برای عضویت در بدنه اجتماعی که به عنوان ملت اسرائیل، مردم اسرائیل شناخته می‌شود، چقدر مهم است. اگر در خانواده ۱۲ قبیله، تبار قابل اثباتی ندارید، جزئی از آن قوم نیستید.

در درون ملت اسرائیل، یک ساختار داخلی وجود دارد. سلسله مراتب داخلی بر اساس نسب شکل گرفته است. باز هم، در همان کتاب‌ها، می‌توانیم به توجه دقیقی که به حفظ و بیان نسب قبایل کاهنان و لایوان شده است، توجه کنیم.

در دنیای باستان، شایستگی فرد و همچنین جایگاه او در جامعه، با شایستگی‌های والدین، شایستگی‌های خانواده یا طایفه و شایستگی‌های اجدادش آغاز می‌شد. ما در بحث خود در مورد شرافت به طور خلاصه به این موضوع اشاره کردیم. نقطه شروع شرافت یک فرد، شرافت خانواده‌ای است که در آن متولد شده است. و آن را از اجداد خود به ارث می‌برد.

مثال خوبی از این مورد در کتاب توبیت از کتب آپوکریفا آمده است. توبیت پسرش توبیاس را به ماموریتی می‌فرستد تا مقداری نقره به وزن یک قنطار را که در سفری نزد یکی از دوستان خانوادگی به امانت گذاشته شده بود، جمع‌آوری کند. توبیت در مورد اصل و نسب آن شخص سوالاتی می‌پرسد.

بنابراین، از فصل ۵، آیات ۱۱ و بعد از آن را می‌خوانم. توبیت از عزریا پرسید، برادر، از چه خانواده‌ای هستی و از کدام قبیله؟ به من بگو، برادر. عزریا پاسخ داد، چرا باید قبیله مرا بشناسی؟ اما توبیت گفت. برادر، می‌خواهم مطمئن شوم که پسر چه کسی هستی و نامت چیست.

او پاسخ داد: من عزریا، پسر حننای بزرگ، یکی از خویشاوندان شما هستم. سپس توبیت به او گفت: «خوش آمدید. خدا شما را حفظ کند، برادر».

برادر، از من دلخور نباش، چون می‌خواستم از اصل و نسب تو مطمئن شوم. معلوم شد که تو از نسلی خوب و اصیل هستی. چون من حننیا و ناتان، دو پسر شملیا، را می‌شناختم و آنها با من به اورشلیم می‌آمدند و در آنجا با من عبادت می‌کردند و گمراه نشدند.

خویشاوندان شما آدم‌های خوبی هستند. شما از نسل خوبی هستید. از صمیم قلب خوش آمدید.

بنابراین، نهایت رزومه‌ای که آزریا ارائه می‌دهد، اصل و نسب خانوادگی او، خانواده نزدیکش است. و از آنجا که او به داشتن اصالتی شناخته می‌شود، از نظر توبیت از اعتبار اجداد خود برخوردار است و بنابراین به عنوان فردی که پسر توبیت، توبیاس، را در این مأموریت بالقوه بسیار خطرناک همراهی خواهد کرد، پذیرفته می‌شود. بنابراین، خویشاوندی و شرافت در این فرهنگ‌ها بسیار به هم پیوسته‌اند.

به این فکر کنید که انجیل متی، چگونه شروع می‌شود. مردم اغلب از من می‌پرسند، نه در حوزه علمیه، بلکه در زمینه‌های دیگر، که چگونه درباره عیسی بیشتر می‌دانم. چگونه می‌توانم وارد این بحث شوم؟ من می‌گویم خب، انجیل‌ها را بخوانید. و بعد فوراً با خودم فکر می‌کنم، اوه، اما با متی شروع نکنید، زیرا اگر در آمریکای قرن بیست و یکم متولد شده‌اید، متی ۱: ۱-۱۷ راه وحشتناکی برای شروع داستان درباره عیسی است.

اما چرا متی اینگونه شروع می‌کند؟ دلیلش این نیست که او ویراستار نداشته است. دلیلش این است که در فرهنگ خود، او می‌داند چگونه درباره عیسی صحبت کند و اهمیت او در صحبت درباره نسب اوست. بنابراین، این یک راه عالی برای شروع داستان عیسی در قرن اول است که با شرح و بسط نسب عیسی از ابراهیم و داوود آغاز می‌شود.

به این ترتیب، متی می‌تواند ادعای اساسی در مورد هویت عیسی به عنوان وارث وعده‌های داده شده به داوود و وارث وعده‌های داده شده به ابراهیم را اثبات کند. بنابراین، این یک فصل بسیار الهیاتی است، حتی اگر برای ما، شاید مانند خواندن دستورالعمل‌های استریو باشد. جنبه دیگری که درست در کنار آن تبارشناسی قرار دارد، تأکید متی بر عدد ۱۴ است.

دانشجویان عهد جدید همیشه از این واقعیت که متی تبار ۴۲ نسلی عیسی را ارائه می‌دهد، در حالی که فکر می‌کنم لوقا تبار ۵۶ نسلی عیسی را ارائه می‌دهد، آزرده خاطر می‌شوند. و بنابراین، برخی می‌گویند، خب، این از طرف مریم است، و آنها حتماً ژن‌های بدی داشته‌اند زیرا همه آنها خیلی زودتر مرده‌اند زیرا در زمانی که این تبارشناسی دیگر برای رسیدن به ۴۲ نسل لازم دارد، ۵۶ نسل وجود دارد. اما کاری که متی انجام می‌دهد، در واقع، از طریق علم اعداد، اهمیت عیسی را به عنوان وارث داوود برجسته می‌کند.

در زبان عبری که فاقد اعداد است، از حروف آن برای حروف و اعداد استفاده می‌شود. در زبان عبری، نام داوود که با یک دالت در بالا و یک دالت دیگر نوشته می‌شود، جمعاً برابر با ۱۴ می‌شود. و بنابراین، با کدگذاری عدد ۱۴ در شجره‌نامه عیسی، و جدا کردن آن سه رویداد مهم، یعنی ابراهیم، داوود و سپس تبعید، که در نهایت همه با آمدن مسیح نجات یافتند، متی می‌تواند چیزی در مورد عیسی به عنوان فرزند و نسل نهایی داوود بگوید.

در نمایشنامه هملت اثر شکسپیر، هملت با نگاهی چپ به عمویش کلودیوس که حالا ناپدری او نیز شده است، نگاه می‌کند. در جایی، پس از اینکه کلودیوس سخنرانی می‌کند که تا حدودی شخصیت او را نشان

می‌دهد، هملت می‌گوید: «کمی بیشتر از خویشاوند و کمتر از مهربان.» و منظور او از مهربان در اینجا مهربان و خوش‌رفتار بودن نیست.

منظور او از همان تبار یا از همان نوع، احتمالاً از برادر، پدر واقعی هملت، است که کلودیوس جای او را گرفته بود. هشدار لو رفتن داستان: او در واقع برادر خودش را کشته است. در هر صورت، خویشاوندی اغلب در یک نوع بودن، در بازتاب همان نوع جوهره در نوعی ارتباط طبیعی یافت می‌شود.

این می‌تواند در سطح قومیت یک گروه مردمی اتفاق بیفتد. یونانی‌ها، که ممکن است واقعاً به هیچ وجه از طریق خون با هم مرتبط نباشند، با این وجود می‌توانند در مورد خویشاوندی خود با یکدیگر در مقابل بربرها صحبت کنند، زیرا حداقل ما یونانی‌ها، صرف نظر از تبار واقعی‌مان، از یک نوع هستیم. ما به اندازه کافی شبیه هستیم که بتوانیم یکدیگر را اساساً خویشاوند بدانیم، برخلاف گروهی که بسیار با ما متفاوت است.

به همین ترتیب، یهودیان به طور گسترده خویشاوندی خود را در برابر غیر یهودیان به رسمیت می‌شناختند، اگرچه این امر نیز تقریباً ریشه در یک تبارشناسی بسیار گسترده داشت که از طریق اسحاق و از طریق یعقوب به ابراهیم می‌رسید. همچنین می‌توان خویشاوندی را در سطوح محلی‌تری بررسی کرد: سطح قبیله سطح طایفه یا سطح خانواده در طایفه. سطحی که خویشاوندی در آن مؤثر بود، می‌توانست با توجه به زمینه تغییر کند.

برای مثال، در دیاسپورا، جایی که یهودیان اغلب خود را در اقلیت می‌بینند و در محاصره اکثریت گروه‌های مردمی دیگر، نژادهای دیگر و ملت‌های دیگر هستند، ممکن است تمایل بیشتری داشته باشند که با دیگر یهودیان رفتار کنند و یهودیان دیگر را به عنوان خویشاوند خود در نظر بگیرند، صرف نظر از نزدیکی پیوندهای شجره‌نامه‌ای واقعی بین آنها. این می‌تواند در مکانی که یهودیان اکثریت مردم یک منطقه خاص را تشکیل می‌دادند، تغییر کند. برای مثال، در جلیل یا یهودیه، جایی که از آنجایی که اکثر ما به هر حال یهودی هستیم، آنچه واقعاً برای خویشاوندی مهم است، به طور محدودتری تعریف می‌شود.

و بنابراین، ما با خانواده، قبیله خود، بیشتر مانند خویشاوند رفتار خواهیم کرد، اما با افراد قبایل دیگر یا حتی خارج از قبیله خود بیشتر مانند غریبه‌ها رفتار خواهیم کرد، نه مانند خانواده. و این می‌تواند با گذشت زمان تغییر کند. روستایی در یهودا را در نظر بگیرید، درست زمانی که یک گروه رومی در حال عبور از روستا هستند.

در آن لحظه، احتمالاً همه یهودیان روستا به دلیل حضور این گروه بیرونی قابل مشاهده و قدرتمند که قطعاً ما نبودیم، احساس نزدیکی بیشتری با یکدیگر می‌کردند. ما، در مقایسه با رابطه‌مان با آنها، همه یک خانواده هستیم. اما پس از رفتن گروه رومی، می‌توانیم به تعریف بسیار محدودتری از گروه خویشاوندی خود، برگردیم و دیگر یهودیان سایر طوایف آن روستا را افرادی که تعهدات خانوادگی را به آنها مدیون هستیم ندانیم.

بنابراین، با تمام این اوصاف، می‌توان خویشاوندی را نسبتاً سیال در نظر گرفت. تعریف ما می‌تواند بسته به موقعیت و آنچه در این زمینه اتفاق می‌افتد، گسترش یابد یا محدود شود. به نظر من، عیسی در هر زمینه‌ای تمایل دارد که خانواده بزرگتر ابراهیم را بر هر تقسیم‌بندی کوچکتری ترجیح دهد، چه تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر گروه‌های خویشاوندی باشند و چه تقسیم‌بندی‌های مبتنی بر شباهت.

برای مثال، همه کسانی که به آموزه‌ها و اعمال فریسیان پایبند هستند، اگرچه از نظر شجره‌نامه خویشاوندی نزدیکی ندارند، اما احتمالاً یکدیگر را بر اساس خویشاوندی بیشتر خویشاوند یکدیگر می‌دانند. در مقابل این زیرگروه‌های کوچکتر از خویشاوندی در اسرائیل، عیسی پیوسته به رابطه همه یهودیان با یکدیگر به عنوان

، پسران و دختران ابراهیم اشاره می‌کند. بنابراین، ما باید افرادی باشیم که واقعاً نباید از یکدیگر جدا شوند، بلکه باید با یکدیگر مانند خواهر و برادر رفتار کنند.

برای مثال، وقتی در مورد شفای زن فلج در روز سبت مورد پرسش قرار می‌گیرد، او را دختر ابراهیم می‌نامد و بر ارتباط خانوادگی اساسی بین زن شفا یافته و سابقاً فلج و مقامات کنیسه که از عمل محبت‌آمیز و شفابخشی او نسبت به آن زن شکایت دارند، تأکید می‌کند. او به زکی اشاره می‌کند، که به عنوان یک مأمور جمع‌آوری مالیات، کسی که برای آنها در یهودیه کار می‌کند، برای نیروی اشغالگر رومی در یهودیه کار می‌کند، به نیروی اشغالگر رومی کمک می‌کند تا مالیات و خراج خود را دریافت کنند و جیب‌های خود را پر کند، به احتمال زیاد، حداقل در این فرآیند، این یک کلیشه است. اما با تغییر قلب زکی، عیسی نیز این را می‌گوید؛ او نیز پسر ابراهیم است.

آنچه در آن لحظه برای عیسی مهم بود، بازگرداندن روابط خانوادگی زکی با بقیه جمعیت بود، پس از آنکه او به دلیل همسویی با اشغالگران رومی از آنها بیگانه شده بود. مشهورترین نمونه، تمثیل عیسی است. اغلب به آن تمثیل پسر ولگرد می‌گویند، اما من ترجیح می‌دهم آن را تمثیل دو برادر بنامم، زیرا، بیایید با آن روبرو شویم، هیچ یک از آن پسرها در آن داستان واقعاً خوب رفتار نمی‌کردند.

در پاسخ به فریسیان، و شاید این کاتبان و فریسیان بودند که از تمایل عیسی به غذا خوردن با گناهکاران و باجگیران شکایت می‌کردند، کسانی که فریسیان آنها را نوع دیگری از انسان می‌دانستند که متعلق به گروهی غیر از ما بودند. عیسی این داستان را تعریف می‌کند تا به کاتبان و فریسیان یادآوری کند که آن گناهکاران و باجگیران نیز یهودی هستند. آنها بخشی از ملت اسرائیل هستند.

آنها بخشی از گروه خویشاوندی گسترده ابراهیم هستند. و بنابراین، واقعاً، راه بهتر برای فکر کردن در مورد آنها این است که آنها را نه به عنوان گناهکاران و خراجگیران، بلکه به عنوان برادران و خواهران خود در نظر بگیریم. از این رو، او داستانی از دو برادر را که با یکدیگر اختلاف دارند، به گونه‌ای روایت می‌کند که کاملاً روشن می‌کند که هیچ یک از آنها به گونه‌ای رفتار نمی‌کند که به پدری که آنها را خواهر و برادر یکدیگر می‌کند، احترام بگذارد.

حال، شاید یکی از مهمترین چیزهایی که می‌توانیم برای تفسیر عهد جدید به آن فکر کنیم، اخلاق است اخلاقی که برای اداره روابط خویشاوندی در جهان باستان در نظر گرفته می‌شد. هر جا که حلقه خویشاوندی برقرار می‌شد، اخلاقی متفاوت برای هدایت خویشاوندان در روابطشان با یکدیگر نسبت به روابطشان با بیگانگان در نظر گرفته می‌شد. این در نهایت ریشه در این اعتقاد داشت که خویشاوندی به معنای کار کردن برای خیر یکدیگر است، نه برای خیر خود به قیمت خویشاوند خود.

ما اینجا به مدل‌های اساسی تعامل اجتماعی، همکاری در مقابل رقابت، می‌رسیم. ما در اولین سخنرانی خود در این مجموعه اشاره کردیم که بسیاری از چیزها در جهان باستان به عنوان کالاهای محدود در نظر گرفته می‌شدند. برای اینکه من از چیزی بیشتر داشته باشم، باید کمتر داشته باشم، چه غلات باشد، چه پول، چه افتخار یا هر چیز دیگری.

و بنابراین، یک اقتصاد خوب محدود، به ویژه رقابت را به عنوان نوعی حالت پیش‌فرض برای تعامل پیرامون دستیابی به آن کالاها برمی‌انگیزد. با این حال، از خانواده‌ها انتظار می‌رفت که برای کالاها رقابت نکنند تا یکی به قیمت دیگری به دست آورد، بلکه همکاری کنند تا کل واحد خویشاوندی به کالاهای مورد نیاز یا مورد نظر خود دسترسی بیشتری پیدا کند. قدرت، وحدت و خیر کل واحد خویشاوندی، خیر مشترک همه اعضای آن است.

در این زمینه، رابطه بین خواهر و برادرها اغلب به عنوان یکی از قوی‌ترین و مهم‌ترین پیوندهای بین انسان‌ها در دنیای باستان در نظر گرفته می‌شد. این رابطه مظهر دوستی بود. دوستان همه چیز را به اشتراک می‌گذاشتند.

دوستان ارزش‌ها و تعهدات مشترکی داشتند. دوستان به منافع یکدیگر توجه می‌کردند و منابع خود را برای برآوردن نیازهای یکدیگر به اشتراک می‌گذاشتند. برای مثال، در اخلاق نیکوماخوس ارسطو، خواهر و برادر به عنوان اوج و نمونه‌ی عملی دوستی مورد بحث قرار گرفته بودند.

حالا، در آمریکای قرن بیستم و بیست و یکم، و احتمالاً حداقل کانادا و اروپای غربی، ما تا حدودی ایده رقابت خواهر و برادری را پذیرفته‌ایم. من و همسر سه پسر داریم و ما، می‌دانید، من آرمان‌های باستانی نحوه رفتار برادران را برایشان در نظر دارم، اما در واقع، از بسیاری جهات، آنها سناریوی رقابت خواهر و برادری را اجرا می‌کنند که در غرب به نوعی پذیرفته شده و رایج شده است. و احتمالاً به این معنا بود که، در واقع قطعاً به این معنا بود که برادران در دنیای باستان با هم رقابت می‌کردند، اما آنها بسیار محتاط بودند.

اخلاق‌دانان بسیار محتاط بودند. خانواده‌ها بسیار مراقب بودند که بین خواهر و برادرها رقابت ایجاد نکنند، به این معنی که یک خواهر و برادر بر دیگری پیروز شود یا چیزی را به قیمت از دست دادن دیگری به دست آورد. بنابراین، آنها ممکن است سعی کنند در برخی از کارها از یکدیگر پیشی بگیرند، اما همیشه به گونه‌ای که خیر کل خانواده پیش برود، نه اینکه یک برادر به قیمت از دست دادن دیگری پیروز شود.

جایی که ما معمولاً درباره رقابت خواهر و برادری صحبت می‌کنیم، مردم در دنیای باستان معمولاً از پیروزی کادمی‌ها صحبت می‌کردند. حال، این عبارت ممکن است برای ما خیلی معنی نداشته باشد، مگر اینکه نمایشنامه‌های یونانی زیادی خوانده باشیم، اما اگر با داستان ادیپ آشنا باشید، ممکن است بدانید که این داستان فقط درباره ادیپ و نسل او نیست. این داستان درباره اتفاقاتی است که برای فرزندان او افتاد، و به این دلیل کادمی نامیده می‌شود که ادیپ از نوادگان کادموس است.

و بنابراین، ادیپ، پس از وقوع تراژدی‌اش، پسران ادیپ خود را در دو جبهه مخالف جنگ یافتند. یکی از آنها با پارسیان که سعی در فتح تبس داشتند، و البته یک طرف با ارتش تبس، طرف بود. و آنها در نبرد یکدیگر را کشتند.

این به عنوان پیروزی کادمی شناخته شد زیرا در واقع نمایانگر حضیض، پایین‌ترین نقطه روابط خواهر و برادری بود. هر کدام سعی در پیروزی داشتند، اما اگر علیه برادر یا خواهر خود بجنگید، نمی‌توانید پیروز شوید. پیروزی در چنین شرایطی به سادگی غیرممکن است.

بنابراین، در دنیای باستان، اخلاق‌گرایان بسیار تلاش می‌کردند تا ارزش توجه به منافع یکدیگر را در بین برادران و خواهران القا کنند. حتی در یک جامعه حساس به آبرو، خواهر و برادرها باید آبروی طرف مقابل را حفظ می‌کردند. بنابراین، به عنوان یک برادر، من فقط به دنبال پیشرفت آبروی خودم نبودم، بلکه اگر اتفاقی برایم می‌افتاد، سعی می‌کردم راهی پیدا کنم تا برادر یا خواهرم را در آبروی که من به دست آورده بودم یا دسترسی به برخی از امتیازاتی که به دست آورده بودم، سهیم کنم.

مطمئناً، من هرگز به دنبال به دست آوردن چیزی به قیمت از دست دادن خواهر یا برادرم نیستم. شاید تا الان متوجه شده باشید که من با این حرف در مورد خویشاوندی مسیحی، وقتی که ما در کلیسا یکدیگر را برادر و خواهر می‌نامیم، به کجا می‌رسم و تحقق این امر به چه معناست. یکی دیگر از جنبه‌های بسیار مهم اخلاق خویشاوندی، در کنار همکاری در همه چیز، اعتماد بود.

از آنجا که خویشاوندان برای پیشبرد منافع یکدیگر و خانواده همکاری می‌کنند، می‌توانند به یکدیگر اعتماد کنند. در دنیای باستان، فریب و دروغ اغلب به عنوان استراتژی‌های کاملاً مناسبی برای پیشبرد منافع خود در برابر بیگانگان در نظر گرفته می‌شدند. به عنوان مثال، در کتاب آخرالزمانی جودیت، جودیت از میان دندان‌هایش به چپ و راست دراز می‌کشد تا به اندازه کافی به ژنرال دشمن، هولوفرنس، نزدیک شود تا سر او را از تنش جدا کند.

او سعی دارد پیشرفت کند، دوباره هشدار لو رفتن داستان، متاسفم، او سعی دارد به نفع روستایش که توسط این ژنرال و ارتشش محاصره شده است، پیشرفت کند. استفاده از فریب برای نزدیک شدن به او کاملاً قابل قبول و ستودنی است تا به نفع گروه خویشاوندی خودش باشد. با این حال، استفاده از فریب یا دروغ علیه اعضای خانواده خود کاملاً شرم‌آور خواهد بود.

این در واقع به معنای رفتار با خویشاوندان به عنوان یک بیگانه و شکستن اعتماد و تعهدات همکاری با یکدیگر برای خیر یکدیگر است. خانواده باید با وحدت، هماهنگی، ارزش‌های مشترک و به اشتراک گذاشتن کالاها مشخص می‌شد. برادران و خواهران باید آرمان‌ها، ارزش‌ها و اهداف مشترکی داشته باشند.

اغلب می‌توان در ادبیات باستان، دستور به برادران برای داشتن یک فکر واحد را یافت. و من فقط در مورد ادبیات مسیحی صحبت نمی‌کنم، بلکه در مورد ادبیات اخلاقی یونانی-رومی صحبت می‌کنم. برای حفظ وحدت و هماهنگی آنها به هر قیمتی، بهتر است که در یک بحث، سهمی از ارث را از دست بدهید تا اینکه عشق برادر یا خواهر را از دست بدهید و هماهنگی‌ای را که باید مشخصه خویشاوندی باشد، بشکنید یا از بین ببرید.

این وحدت و هماهنگی همچنین در اشتراک منابع بین خویشاوندان، همانطور که هر کسی ممکن است نیاز داشته باشد، بیان می‌شود. وقتی درگیری پیش می‌آید یا آسیبی رخ می‌دهد، خواهر و برادرها باید طلب بخشش و آشتی کنند. آنها باید ننگ یا اعمال شرم‌آور یکدیگر را از بیگانگان پنهان کنند و با صبر و شکیبایی نسبت به یکدیگر رفتار کنند.

این یک اخلاق بسیار متفاوت از نحوه برخورد یا واکنش فرد به بیگانگان در این دنیا است. این یک مقدمه عالی در مورد اخلاق عشق خواهر و برادری است که مرتبط است زیرا فیلاولفیا، عشق برادران و خواهران یک اصطلاح اخلاقی بسیار برجسته در عهد جدید است. برای یک مقدمه عالی، رساله پلوتارک در مورد محبت برادرانه را بخوانید، که گاهی اوقات به عنوان عشق برادرانه نامیده می‌شود.

این دریچه‌ای شگفت‌انگیز به سوی این آرمان اخلاق خویشاوندی در جهان باستان است. بیایید کمی با هم در مورد خانه‌های باستانی، شکل ظاهری و نحوه‌ی اداره‌ی آنها فکر کنیم. ارسطو، دوباره در کتاب اخلاق نیکوماخوس خود، در مورد خانه و کارکنان آن، به اصطلاح، و نقش‌هایی که ایفا می‌کنند و نحوه‌ی عملکرد آن صحبت می‌کند.

او از یک خانواده به عنوان حداقل متشکل از یک زن و شوهر، یک پدر و فرزندان، یک ارباب و بردگان صحبت می‌کند. نکته قابل توجه در مورد توصیف او این است که یکی از اعضای هر جفت در واقع یک نفر است. پدر، شوهر، ارباب، همه همان فرد هستند که بنابراین، به نوعی قطب مرکزی خانواده است.

البته، این خانوار اصلی می‌تواند انواع مختلفی داشته باشد. بسیار رایج بود که خواهر و برادرهای مجرد و خویشاوندان زن، عضوی از یک خانوار باشند و با این خانوار که قبلاً توضیح داده شد، به عنوان بخشی از آن واحد زندگی کنند. این خانوار اغلب والدین بازمانده، چه زن و چه شوهر، را نیز در بر می‌گرفت.

و گاهی اوقات حتی خواهر و برادرهای متأهل و فرزندان‌شان را در یک واحد بزرگتر جای می‌داد. وقتی صحبت از ازدواج می‌شود، یهودیان تمایل به ازدواج دارند، تمایل به ازدواج، درون قومیت، درون قوم یهود، اغلب درون قبیله یا طایفه. باز هم، با مراجعه به کتاب آخرالزمانی توبیت، که احتمالاً بیشتر منعکس کننده اخلاق قرن سوم قبل از میلاد است تا اخلاق قرن اول میلادی، توبیت ازدواج با یک خارجی را نوعی زنا می‌داند.

برای یک یهودی، ازدواج با خارج از قوم یهود، حتی خارج از قبیله، به خوبی زندگی در گناه بود. ازدواج‌ها عموماً به این دلیل ترتیب داده می‌شدند که خانواده‌ها را به هم نزدیک می‌کرد. و در واقع، ازدواج‌ها به عنوان اتحاد بین خانواده‌ها درک می‌شدند، نه به عنوان عملی که توسط دو عاشق بر اساس انگیزه‌های فردی تعیین شده باشد.

و زنان همیشه از نظر مفهومی تمایل داشتند که در خانه‌ی یک مرد باشند. خانه‌ی پدرشان، قبل از ازدواج. خانه‌ی شوهر پس از ازدواج.

و اگر طلاق اتفاق می‌افتاد، به خانه پدرش برمی‌گشت. در آن زمان، طلاق در بین گروه‌های مختلف مردم به طور متفاوتی اداره می‌شد. در میان یهودیان، از نظر فنی، فقط شوهران می‌توانستند درخواست طلاق بدهند.

بنابراین، در یهودیه، در مناطقی که ما بسیار مراقب زندگی مطابق با قانون موسی تا حدی که ستمگران خارجی اجازه می‌دادند، بودیم، همسران برای شروع طلاق دوران بسیار سختی را سپری می‌کردند. این احتمالاً در جوامع یهودی پراکنده آسان‌تر بود. هرچه جامعه یهودی در اقلیت باشد، نظام حقوقی فرهنگ غالب بیشتر قابل استناد است.

با این حال، در میان رومی‌ها و یونانی‌ها، یا زن یا شوهر می‌توانستند درخواست طلاق بدهند. و این عموماً به معنای بازگشت زن به خانه نزدیکترین خویشاوند مرد بازمانده‌اش بود. بنابراین، اگر پدر هنوز زنده بود، یا اگر پدر از دنیا رفته بود، برادر.

او با جهیزیه‌اش که بخشی از ارث پدر عروس بود، برمی‌گشت و عروس آن را هر جا که می‌رفت با خود می‌برد. بنابراین، این جهیزیه تنها در صورتی به دارایی جدید تبدیل می‌شد که ازدواج تا زمان جدایی زوج توسط مرگ ادامه داشته باشد. چیزی که در مورد خانه‌های باستانی بسیار متفاوت از، قطعاً، حداقل، خانه‌های مدرن آمریکایی است، این است که خانه‌ها واحدهای تولیدی بودند و نه صرفاً واحدهای مصرفی.

راستش را بخواهید، ما پنج نفر، در خانه‌ی من، به جز بازیافت و زباله، چیز زیادی با هم تولید نمی‌کنیم. اما با هم مصرف می‌کنیم.

اما در دنیای باستان، خانواری مانند خانوار ما نیز یک واحد اساسی تولید بود. می‌توانید این را در بالاترین سطح اشرافی در نظر بگیرید، جایی که یک سناتور و خانواده‌اش ممکن است خودشان در رم زندگی کنند و هرگز واقعاً یک ملک روستایی را نبینند. اما بخشی از این ملک، بخشی از خانوار، باید بگویم، فقط زن و شوهر، پدر و فرزندان، بلکه ارباب و بردگان نیز بودند.

و آن سناتور اشرافی می‌توانست صدها و صدها برده داشته باشد که در املاک زیادی در مناطق دورافتاده از روم کار کنند. و بنابراین حتی خانوار اشرافی نیز یک خانوار تولیدی بود که فعالیت‌های کشاورزی عظیمی از آن واحد خانواری گسترده و بسیار گسترده حاصل می‌شد. حال، به یک محیط بسیار فروتنانه‌تر، یک خانوار صنعتگر، بروید.

برای مثال، حتی خانه‌ای که ما فرض می‌کنیم خانه‌ی اصلی خود عیسی بوده است، بسیار محتمل بوده است. یک صنعتگر، یوسف، در آن حرفه همراه و به همراه یک یا چند پسرش بود که با همکاری یکدیگر برای جمع‌آوری درآمد و ادامه‌ی کار آن خانه تلاش می‌کردند. در کنار آنها، زنان خانه، از این رو مریم و خواهران ناتنی عیسی که نامشان ذکر نشده است، نیز به نوعی در این امر مشارکت داشتند، یا با کمک به مدیریت کار مردان.

گاهی اوقات واقعاً تعجب‌آور است که بفهمیم چه تعداد از زنان واقعاً دفاتر حسابداری این خانوارهای تولیدی و چیزهایی از این قبیل را نگه می‌داشتند. یا با شرکت در چیزی که در دنیای باستان به عنوان کار زنانه شناخته می‌شد. بنابراین، آنها ممکن است در کنار کاری که مردان انجام می‌دهند، به یک حرفه‌ی خودشان بپردازند تا هم یک واحد تولیدی باشند و هم یک واحد مصرفی.

همچنین می‌توانیم مثلاً به خانواده شمعون، که بعدها به پطرس معروف شد، و برادرش اندرو فکر کنیم. احتمالاً تمام خانواده آنها به نوعی در تجارت ماهیگیری مشارکت داشتند، همانطور که مطمئناً خانواده زبدی که دو پسرش با او در قایق بودند، نیز در این امر دخیل بودند. و در این سناریوها، باز هم محتمل است که زنان خانه به نوعی در تجارت خانوادگی ماهیگیری مشارکت داشته باشند.

برای مثال، من اخیراً در مگدالا بودم، جایی که نوعی منطقه صنعتی خانگی کشف شد. و این یک شهر ماهیگیری بود، درست مثل کفرناحوم که احتمالاً بوده است. در میان سازه‌های مسکونی، اتاقی وجود داشت که به خشک کردن، نمک سود کردن و نگهداری ماهی اختصاص داده شده بود.

بنابراین، به احتمال زیاد، زنان خانه زبدی نیز در تولید کسب و کار خانوادگی مشارکت داشتند. اکنون شوهر-پدر-ارباب-ارباب در نهایت مسئول مدیریت خانه است. علمی در دنیای باستان که کلمه اقتصاد را به ما می‌دهد.

به آن اویکونومیا می‌گویند، به معنای حکومت یا مدیریت اویکوس، یعنی خانه. اخلاق‌گرایان از اقتدار این مرد بر حسب وظیفه، پشتکار و مراقبت خیرخواهانه صحبت می‌کنند. البته، در عمل، این رؤسای خانه اقتدار خود را به شیوه‌ای نشان می‌دادند که منعکس‌کننده‌ی فضیلت یا فقدان آن در خودشان بود.

و البته، این یک جامعه کاملاً سلسله‌مراتبی و مردسالار است. باز هم، اگر بخواهیم به ارسطو مراجعه کنیم تا آنچه را که او در اخلاق نیکوماخوس خود در مورد خانه می‌گوید، بخوانیم، او از مرد به عنوان حاکم طبیعی در خانه و زن به عنوان رعیت طبیعی صحبت می‌کند. به عبارت دیگر، او می‌گوید، همانطور که مردان و زنان از بدو تولد، با استعدادها و محدودیت‌های طبیعی خود، شکل می‌گیرند، سریع اضافه می‌کنم، او می‌گوید که مناسب است مرد مسلط باشد و زن رهبری شود.

او حکومت پدر بر فرزندان و بردگان را با حکومت یک پادشاه مطلقه بر رعایای خود مقایسه می‌کند. ارسطو حکومت شوهر بر زن را با حکومت مشروطه در میان شهروندانی که از نظر ارزش برابرند اما از نظر قدرت برابر نیستند، مقایسه می‌کند. بنابراین او در آنجا تمایزی را مشاهده می‌کند، اما با این وجود، اقتدار شوهر-ارباب-پدر را بر هر کس دیگری در خانه به وضوح اثبات می‌کند.

نویسندگان یهودی در واقع ادعاهایشان افراطی‌تر و کلی‌تر است. برای مثال، یوسفوس، وقتی به طور خلاصه در مورد مدیریت خانه می‌نویسد، می‌نویسد که زن، به گفته قانون، در همه چیز از مرد پست‌تر است. بر این اساس، بگذارید او مطیع باشد، نه برای تحقیرش، بلکه برای اینکه هدایت شود.

زیرا قدرت از جانب خدا به مرد داده شده است. اکنون، اخلاق‌دانان یونانی، رومی و یهودی همگی متفق‌القولند که شوهر نباید از قدرت خود برای آزار همسرش استفاده کند. علاوه بر این، ارسطو چیزی در مورد فرودستی زنان نمی‌گوید.

اما جوزفوس این کار را می‌کند. بنابراین، در میان این منابع باستانی، در مورد چگونگی درک دقیق جایگاه زن، تفاوت‌هایی وجود دارد. من اغلب شنیده‌ام که می‌گویند در دنیای باستان، زنان به عنوان دارایی، به عنوان دارایی منقول، در نظر گرفته می‌شدند.

اما راستش را بخواهید، من هنوز نویسنده‌ای یونانی-رومی یا یهودی پیدا نکرده‌ام که واقعاً از این کلمه برای صحبت در مورد زنان در خانه‌هایشان استفاده کرده باشد. آنها اصلاً از صحبت کردن در مورد بردگان به عنوان دارایی خجالت نمی‌کشند. اما من واقعاً نمی‌بینم که آنها همین زبان را در مورد زنان به کار ببرند.

شاید این نوعی کلیشه باشد که ما به دنیای باستان تحمیل می‌کنیم و نیاز به بررسی مجدد دارد. همسران به عنوان شرکای ضروری در مدیریت خانه دیده می‌شدند، اما مسلماً همیشه به عنوان شرکای فرعی به دلیل جنسیتشان، بدون در نظر گرفتن استعدادها و توانایی‌هایشان. حال، در دنیای باستان یک آرمان نسبتاً خوب برای زن، همسر، وجود داشت و در این مورد، اتفاق نظر زیادی بین نویسندگان یونانی، لاتین و یهودی وجود دارد.

یکی از ویژگی‌های این آرمان، همانطور که قبلاً از نقل قول یوسفوس بحث کردیم، تسلیم است. پلوتارک این موضوع را با استفاده از تشبیه موسیقی کمی هنرمندانه‌تر ارائه می‌دهد. او در کتاب «نصیحت در باب ازدواج» می‌نویسد که وقتی دو نت با هم نواخته می‌شوند، ملودی متعلق به نت بم‌تر است.

به همین ترتیب، هر عملی که در یک خانه خوب انجام می‌شود با توافق شرکا انجام می‌شود، اما رهبری و تصمیم شوهر را نشان می‌دهد. اتفاقاً می‌توانیم متوجه شویم که موسیقی در دنیای باستان چقدر متفاوت بوده است. طبق تجربه من، من به سوپرانوها عادت دارم که ملودی و هر بخش صوتی دیگر پایین‌تر از آنها هارمونی داشته باشد، اما ظاهراً موسیقی یونانی و رومی برعکس عمل می‌کرد، ملودی به ساز نواخت پایین‌تر یا صدای خواننده پایین‌تر و هارمونی یا دیسکانت به صدای خواننده بالاتر داده می‌شد.

بنابراین، پلوتارک از این تصویر برای ظریف‌تر کردن تصویر چگونگی ارتباط خوب زن و شوهرها با هم استفاده می‌کند. او سعی می‌کند آن را تلطیف کند؛ همه چیز باید با توافق اتفاق بیفتد، اما این مرد است که در این توافق رهبری می‌کند. جنبه دیگری از این آرمان باستانی زن یا زن، سکوت و خودداری از صحبت کردن است.

ارسطو شاعری را که نوشته بود سکوت، شکوه زن است، تأیید کرد و دو یا سه قرن بعد، در محیطی بسیار متفاوت، در قرن دوم پیش از میلاد در اورشلیم، بن سیرا می‌نویسد: «زن ساکت هدیه‌ای از جانب خداوند است و هیچ چیز به اندازه انضباط شخصی او ارزشمند نیست.» بدیهی است که سکوت، یعنی خودداری از ابراز وجود، با تسلیم و انتظار برای رهبری شوهر همراه است.

جنبه سوم این آرمان، انزوا است، زن خود را در فضاهای خصوصی خانه نگه می‌دارد، یا اگر در فضای عمومی است، در فضاهای عمومی مناسب زنان، مانند بازار یا در برخی جوامع بیابانی، در کنار چاه. فیلو، نویسنده یهودی که در اسکندریه مصر، در نیمه اول قرن اول میلادی می‌نوشت، می‌نویسد که زنان برای زندگی در فضای بسته مناسب‌ترند، که هرگز از خانه خارج نمی‌شود، که در میانی، یک در داخلی، توسط دوشیزگان به عنوان مرز خود گرفته می‌شود، و در بیرونی توسط کسانی که به زنانگی کامل می‌رسند. پلوتارک، نویسنده

یونانی غیر یهودی که حدود ۱۰۰ میلادی می‌نویسد، می‌نویسد که یک زن خوب باید بیشتر زمانی که با شوهرش است دیده شود و وقتی شوهرش نیست در خانه بماند یا پنهان شود.

بنابراین، دوباره، مردان به اصطلاح، فضاهای عمومی را به سرعت تصرف کردند، اما ایده برای زنان کاملاً متفاوت بود. و سپس، جنبه نهایی و ضروری این آرمان، پاکدامنی جنسی است. یک اخلاق‌دان ناشناس، نئوفیثاغورسی نوشت که بزرگترین فضیلت یک زن، عفت است، که منظور او از آن، انحصار جنسی، پاکدامنی قبل از ازدواج و تعامل جنسی با یک مرد در طول زندگی‌اش است.

و این در متون یونانی، لاتین و یهودی تأیید شده است. ما در سخنرانی قبلی درباره کتاب چهارم مکابیان صحبت کردیم، کتابی که در آن، از جمله چیزهای دیگر، یک زن به خاطر مردانگی، شجاعت و شجاعتی که شجاعت نشان داده شده توسط مردان در میدان نبرد را شرمسار می‌کند، ستایش می‌شود. اما حتی پس از همه اینها، نویسنده در پایان باید به فضیلت زنانه او بازگردد.

و بنابراین، در فصل آخر، از قول او می‌خوانیم که می‌گوید: من باکره‌ای پاک بودم و از خانه پدرم بیرون نرفتم. این انزواست که عفت را تسهیل می‌کند. اما من از دنده‌ای که زن از آن ساخته شده بود، محافظت کردم.

هیچ اغواگر و فریبکاری مرا در بیابان فاسد نکرد، و هیچ مار ویرانگر و فریبکاری، پکی بکارت مرا آلوده نکرد. در دوران بلوغم، با شوهرم ماندم. بنابراین، آن ایده انحصار جنسی برای یک مرد و با یک مرد در تمام طول زندگی.

ما از تفکر در مورد ازدواج، و به ویژه آرمان همسر در دنیای باستان، به فرزندان و واقعیت آنها برمی‌گردیم. کودکان در خانواده‌های باستانی تحت اقتدار مطلق والدین خود، به ویژه پدر، بودند. و به آنها آموخته می‌شد که وظیفه خود را در قبال والدینشان درک کنند.

برای مثال، ارسطو می‌گفت که فرزندان هرگز نمی‌توانند دینی را که به والدین خود برای موهبت زندگی دارند، چه برسد به پرورش و تربیت، ادا کنند. بنابراین، فرزندان باید در طول زندگی والدین خود به احترام به والدین خود ادامه دهند و قدردانی خود را به تمام اشکال آن نشان دهند. این نشانه‌ای خاص از تقوای فرزندی، انجام وظیفه به عنوان یک پسر یا دختر برای مراقبت از والدین پیر بود.

کودکان از هر نظر اساسی شبیه والدین خود تصور می‌شدند. ما قبلاً دیده‌ایم که چگونه یک نسب شریف، تأثیر مثبتی بر فرزندان دارد. یکی از راه‌های رایج برای به چالش کشیدن شرافت یک فرد در دنیای باستان، صحبت کردن در مورد نسب او است.

شاید این موضوع خیلی تغییر نکرده باشد، اما مثلاً انجیل یوحنا را در نظر بگیرید، جایی که منتقدان عیسی ادعا می‌کنند فرزندان ابراهیم هستند. و عیسی پاسخ می‌دهد، شما فرزندان شیطان هستید. شما زاده شیطان هستید.

حمله به نسب به عنوان راهی برای حمله به آبرو. آموزش در دنیای باستان بسیار متنوع بود. برای همه مردم در خانه آغاز می‌شد، اما اغلب برای خانواده‌های کم‌درآمد تا حد زیادی به خانه محدود می‌شد.

این شامل یادگیری حرفه خانوادگی و سواد کافی برای انجام تجارت در صورت لزوم می‌شد، اما ارزش‌ها و اخلاق گروه بزرگتری که آن خانواده به آن تعلق داشت نیز در آن لحاظ می‌شد. آموزش مذهبی موضوعی مربوط به خانه بود. اولاً، می‌توانیم تثنیه ۶:۶-۹ را به عنوان یک نمونه درخشان در نظر بگیریم.

آن متن اصلی در یهودیت، نزدیک‌ترین چیز به یک عقیده‌ای است که یهودیت دارد. در اینجا، اسرائیل خداوند، خدای ما، خداوند یکی است، یا خداوند تنها خدای ماست. اما نکته‌ی بعدی، یا تقریباً نکته‌ی بعدی این است که می‌گوید، شما احکام پروردگارتان را به فرزندانان آموزش خواهید داد.

و آموزش‌های دینی بر عهده والدین است تا به نسل بعدی منتقل کنند. اگر دوباره به آیات ۱۰ تا ۱۹ باب، باب چهارم مکابیان مراجعه کنیم، تصویری شگفت‌انگیز از اجرای دستورالعمل تثبیه ۶ را خواهیم دید ۱۸ زیرا مادری به یاد می‌آورد که چگونه پدر این خانواده پیوسته و صبورانه ارزش‌ها، داستان‌ها و امید موجود در کتب مقدس اسرائیل را در هفت پسر خود القا کرد و بدین ترتیب آنها را به افرادی تبدیل کرد که در آن روز سرنوشت‌ساز، زمانی که تصمیم گرفتند به خاطر تقوا بمیرند، ثابت کردند که هستند. برای فرزندان پسر خانواده‌های نسبتاً مرفه یا حتی ثروتمندتر، آموزش می‌تواند گسترده‌تر باشد.

بسیاری از این خانواده‌ها، و البته حالا داریم درباره اقشار بالای جامعه صحبت می‌کنیم، شاید ۲ تا ۵ درصد بالایی خانواده‌ها، می‌توانستند چندین برده داشته باشند. اگر فرزند داشتند، یکی از این برده‌ها می‌توانست به عنوان معلم عمل کند، که برده‌ای بود که وظیفه اصلی‌اش آموزش آداب معاشرت به بچه‌ها و اطمینان از این بود که بچه‌ها می‌دانند چگونه در صف بمانند، وقتی که شروع به آموزش می‌کنند، تا مطمئن شوند که بچه‌ها تکالیفشان را انجام می‌دهند و روز بعد با آمادگی کامل به معلم اصلی خود برمی‌گردند.

هوم، به نظر من پداگوگ (یا معلم) ایده خیلی خوبی است. اما خب، پداگوگ در واقع معلم نبود. کلمه ما از آن گرفته شده، اما این واقعاً یک جور ارتباط غلط است (pedagogy) پداگوژی.

معلمان واقعی خارج از خانه بودند و معلم، فردی انضباطی بود که از یادگیری درس‌ها و انجام تکالیف و موارد دیگر اطمینان حاصل می‌کرد. برای شهروندان در یک شهر یا مستعمره یونانی یا رومی، تقریباً در هر شهری، یک سیستم قوی آموزش عمومی برای آن حلقه بسیار محدود از مردم، یعنی شهروندان آن شهر وجود داشت. بسیاری از شهرهای باستانی هنوز ویرانه‌هایی از یک سالن ورزشی، یک سالن ورزشی، دارند که البته مکانی برای یادگیری ورزش، تمرین ورزش و آمادگی جسمانی بود، اما همه اینها بخشی از یک برنامه آموزشی بسیار بزرگتر بود.

ورزشگاه همچنین مکانی بود که شهروندان در آن دستور زبان، بلاغت، منطق، فلسفه، ادبیات، هندسه موسیقی و کل برنامه درسی جهان باستان را می‌آموزیدند. همچنین مدارس از نوع متفاوت در زمینه‌های مختلف وجود داشتند. به عنوان مثال، می‌دانیم که در بافت یهودی، مدارس وجود داشتند که ممکن بود برخی از این حوزه‌های یادگیری دیگر را در بر بگیرند، اما در درجه اول بر آموزش تورات، آموزش سنت حکمت اسرائیل و شاید در بهترین حالت، در هم آمیختن سنت حکمت اسرائیل و آموزش مذهبی تورات با سایر انواع آموزش‌های غریب‌تری متمرکز بودند.

به آخرین لایه خانوار، یعنی پایین‌ترین لایه یک خانواده می‌رسیم. هیچ راه دیگری برای بیان آن وجود ندارد، یعنی برده‌داری. برده‌داری در جهان باستان فوق‌العاده رایج بود. در اطراف مدیترانه، تخمین زده می‌شود که از هر پنج نفر، یک نفر برده بوده است.

در برخی از مناطق شهری، این رقم حتی می‌تواند به یک نفر از هر چهار نفر یا طبق برخی تخمین‌ها، حتی یک نفر از هر سه نفر افزایش یابد. برده‌داری اغلب نتیجه فتوحات نظامی یا سرکوب یک شورش بود. بنابراین برای مثال، با گسترش مرزهای روم، افرادی که با زور فتح می‌شدند، اغلب به عنوان برده در داخل امپراتوری فروخته می‌شدند.

بنابراین، با گسترش روم، دسترسی به برده برای کل امپراتوری نیز افزایش یافت. در سراسر نوشته‌های تاسیتوس و یوسفوس، می‌توانید بخوانید که چگونه کسانی که در تجارت برده مشارکت داشتند، با ارتش سفر می‌کردند و آنها را دنبال می‌کردند، زیرا می‌دانستند که ارتش به کجا می‌رود، برده ساخته می‌شود و اساساً می‌خواستند آنجا باشند تا در طبقه همکف پول نقد کنند و برده‌ها را مستقیماً از ارتش بخرند و سپس آنها را برای سود خود به قلب امپراتوری نزدیک‌تر بفروشند. برده‌داری همچنین می‌تواند نتیجه اعمال مجازات برای یک عمل مجرمانه باشد.

این یک مجازات رایج برای طیف گسترده‌ای از جرایم بود. اگر از بردگان متولد می‌شدید، برده محسوب می‌شدید. بنابراین تولید مثل ساده در بین بردگان منبع دیگری برای این امر بود.

و نکول در پرداخت بدهی، به ویژه در مصر، اغلب منجر به بردگی فرد نکول‌کننده می‌شد که برای پرداخت بخشی یا تمام بدهی فروخته می‌شد. و البته، آن مرد یا زن متعلق به شخص دیگری بودند. اقتصاد باستانی به دلیل برده‌داری وجود داشت و کاملاً بر پایه برده‌داری بنا شده بود.

بنابراین، وقتی به ثروت یونان باستان، جهان هلنیستی، ثروت روم و کسانی که از روم سود می‌بردند فکر می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم که همه آنها به دلیل، حداقل غیرمستقیم، در بسیاری از موارد به طور مستقیم، به دلیل نهاد برده‌داری در سراسر امپراتوری روم و با بازگشت به ارسطو، که تقریباً در مورد همه چیز در جهان باستان اطلاعات زیادی داشت، سود می‌برند زیرا او تقریباً در مورد همه چیز نوشت. ارسطو از برده به عنوان یک ابزار زنده صحبت می‌کند.

این تعریف بدنام است، اما اساساً آن را به خوبی بیان می‌کند. دقیقاً مفهوم برده از نظر ارسطو را بیان می‌کند. برده با چکش از این نظر متفاوت است که برده زنده است و چکش زنده نیست.

اما از نظر حقوق، و از نظر میزان اقتدار یک ارباب بر اموالش، برده و چکش تفاوت چندانی با هم ندارند. ارسطو استدلال می‌کند که برخی ذاتاً برده هستند و برخی دیگر بر حسب شانس. به عبارت دیگر، شاید به نظر او، برخی کشورها فقط برده پرورش می‌دهند.

اما او همچنین افرادی، بردگانی را می‌شناسد که برده نیستند. آنها به دلیل نوعی بدشانسی به بردگی کشیده شده‌اند. مثلاً فتح نظامی.

در روزگار ارسطو، فتح دولت-شهر بر دولت-شهر یا پیشروی امپراتوری ایران بر بیشتر جهان در شرق جایی که ارسطو می‌زیست. برده تحت قدرت کامل مالک بود. اما اخلاق‌گرایان سعی کردند اعمال دقیق آن اقتدار را از سوی مالکان برده القا کنند.

برای مثال، ارسطو می‌نویسد که سوءاستفاده از این اقتدار به هر دو طرف آسیب می‌رساند. زیرا منافع جزء و کل، جسم و روح یکسان است. و برده بخشی از ارباب است، بخشی زنده اما جدا از کالبد جسمانی او.

علیرغم تمام اصول اخلاقی، رفتار با بردگان می‌توانست وحشیانه باشد. و وقتی چنین می‌شد، هیچ راه چاره قانونی وجود نداشت. برخی از اخلاق‌گرایان سعی کردند با تقویت روابط متقابل بین اربابان و بردگان، عدم تعادل قدرت بین اربابان و بردگان را خنثی کنند.

بنابراین، نوع رابطه‌ای که ما در مورد آن تحت عنوان حمایت یا دوستی یا عمل متقابل صحبت کردیم، در رابطه ارباب-برده نیز وارد می‌شود، زیرا این نویسندگان سعی داشتند تمایل هر دو طرف را برای تبادله مهربانی در چارچوب این رابطه نابرابر پرورش دهند. و من فکر می‌کنم چیزی از این را در داستان لوقا ۷ می‌بینیم، جایی

که یک فرمانده رومی نگران رفاه برده خود است، اما آنقدر نگران است که به کارهای زیادی دست می‌زند و حتی تا حدی از آبروی خود می‌گذرد تا به آنچه برده‌اش نیاز دارد، یعنی شفا، برای او برسد. با این حال، هیچ چیز نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد که تمام جنبه‌های زندگی یک برده، حتی تولید مثل او، تحت قدرت و اقتدار یک ارباب بود و بنابراین، کاملاً در گرو فضیلت یا فقدان فضیلت این ارباب بود.

بردگان می‌توانستند به طیف بسیار گسترده‌ای از وظایف گمارده شوند و خود را در حال گذراندن زندگی خود در مکان‌های بسیار متنوعی بیابند. در بدترین سر طیف، بردگانی بودند که به قایق‌ها زنجیر شده بودند، در کشتی‌های دریایی یا کشتی‌های تجاری پارو می‌زدند، یا در معادن کار می‌کردند که اغلب انتظار می‌رفت پس از تنها چند سال منجر به مرگ شود. اما در دورترین سر طیف، بردگانی نیز در خانواده امپراتور امپراتوری وجود داشتند.

برخی از بردگان دربار امپراتور، قدرت بیشتری نسبت به فرمانداران استان‌ها اعمال می‌کردند و می‌توانستند ثروت بیشتری برای خود نسبت به فرمانداران استان‌ها جمع‌آوری کنند و در نهایت به افراد آزاد شده و نمایندگان برجسته‌ای تبدیل شدند. در افسس، دروازه بزرگی به آگورای بزرگ، بازار فوروم، مکانی برای صنعتگران شهر وجود دارد. و آن دروازه، دروازه جنوبی، توسط دو نفر از آزادگان خانواده آگوستوس ساخته شده است.

و این گواهی بر دو چیز است. اول، گواهی بر سپاسگزاری از حامی خود است، زیرا این آزادگان آگوستوس را به عنوان حامی خود می‌دانستند زیرا او به آنها آزادی بخشیده بود. اما همچنین گواهی بر این است که اگر برخی از بردگان به اندازه کافی خوش شانس بودند که برده امپراتوری شوند، نه اینکه در جای دیگری قرار گیرند، چقدر می‌توانستند ثروتمند و قدرتمند شوند.

حال، ما در مورد خویشاوندی در خانواده‌های طبیعی زیاد گفته‌ایم، اما خویشاوندی حتی برای مردم جهان باستان چیزی بیش از روابط خونی بود. فیلو، یهودی اوایل قرن اول میلادی اهل اسکندریه، می‌نویسد که خویشاوندی فقط با خون سنجیده نمی‌شود، بلکه با شباهت رفتار و دنبال کردن اهداف یکسان سنجیده می‌شود. فیلو همچنین اشاره می‌کند که عدم اشتراک آرمان‌ها، مانند ارتداد یکی از اعضای خانواده از شیوه زندگی یهودی، منجر به از هم پاشیدن پیوندهای خویشاوندی می‌شود.

فیلو وقتی از خوانندگانش می‌خواهد مطمئن شوند که غیریهودیان تازه مسلمان شده، افرادی که به هیچ وجه نمی‌توانند از نظر تبارشناسی با قوم یهود مرتبط باشند، وقتی از خوانندگانش می‌خواهد که مطمئن شوند غیریهودیانی که به خاطر فضیلت و دین، کشور، خویشاوندان و دوستان خود را ترک کرده‌اند، در خانواده‌ای جدید، یعنی جامعه یهودی، پذیرفته می‌شوند، تعهد به خدا و شیوه زندگی یهودی را بر خویشاوندی طبیعی مقدم می‌دانند، تعهدی که بر تعهد به خدا و شیوه زندگی یهودی مقدم است. به طور مشابه، عیسی اذعان دارد که پیروی از او پیوندهای خویشاوندی طبیعی را تهدید می‌کند، و بنابراین از پیروانش صحبت می‌کند که با هم خانواده‌ای جدید تشکیل می‌دهند. می‌توانیم این را یک گروه خویشاوندی خیالی بنامیم، که به خودی خود از طریق خون و تبارشناسی مرتبط نیستند، اما تعهدات دیگری را چنان نزدیک به اشتراک می‌گذارند که مهربان بودن، از نوع مشابه بودن، مهم‌تر از خویشاوندی به معنای طبیعی است.

بنابراین، عیسی می‌گوید، هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست بدارد، لایق من نیست. هر که پسر یا دختر را بیش از من دوست بدارد، لایق من نیست. بنابراین، با این اوصاف، عیسی انتظار دارد که به خاطر شاگردی، پیوندهای خویشاوندی طبیعی به طور بالقوه قطع شوند.

و از سوی دیگر، هر کسی که به خاطر نام من، خانه‌ها یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا فرزندان یا زمین‌ها را ترک کرده باشد، صد برابر دریافت خواهد کرد و حیات جاودان را به ارث خواهد برد. کسانی که

در حلقه عیسی گرد هم می‌آیند، برای یکدیگر برادر و خواهر و مادر و فرزند می‌شوند و خانه‌های مؤمنان و زمین‌های مؤمنان در این زندگی به خانه‌ها و زمین‌های خود شخص تبدیل می‌شود و به نوعی جبران فقدان هرگونه روابط خویشاوندی طبیعی را می‌کند. خب، ما می‌خواهیم به عهد جدید نگاه کنیم و به ویژه در سخنرانی بعدی به رساله اول پطرس خواهیم پرداخت تا در مورد چگونگی کمک این پیشینه به ما در درک آنچه در کلیسای اولیه در حال شکل‌گیری به یک گروه خویشاوندی خیالی است، فکر کنیم.

این خانواده جدید چگونه تصور می‌شود؟ چگونه اخلاق خویشاوندی، اخلاق روابط در کلیسای اولیه را شکل می‌دهد؟ و چه تأثیری دارد؟ از دیدگاهی دیگر، تأثیر اعلامیه اولیه مسیحیت بر خانواده‌های طبیعی و روابط خویشاوندی طبیعی چیست؟ خواهیم دید که همانطور که اول پطرس، از ابتدا تا انتها، ارزش‌های آبرو و شرم را منعکس می‌کند، همچنین به وضوح ارزش خویشاوندی، اخلاق خویشاوندی را منعکس می‌کند و از خانواده به عنوان استعاره اصلی برای تفکر در مورد کلیسا و روابط درونی آن استفاده می‌کند.

این دکتر دیوید دسیلوا در تدریس خود در مورد دنیای فرهنگی عهد جدید است. این جلسه 5، خانواده و خانواده است.